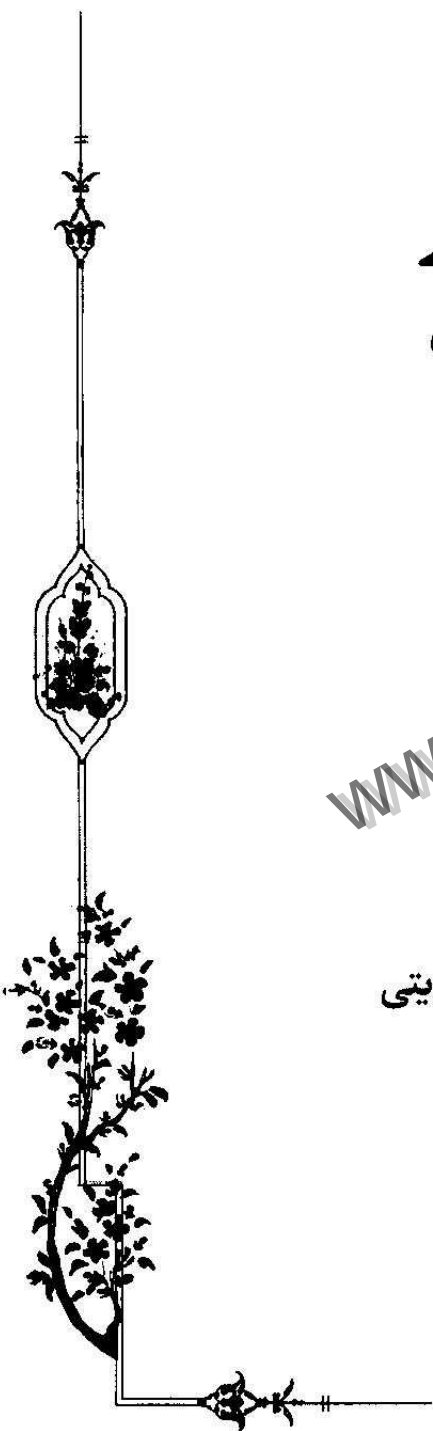


کویر بی بهار

رباعیات و حکایات

www.ketab.ir

شاعر و نویسنده: ملیحه هدایتی



سرشناسه: هدايتي، مليحه، ۱۳۵۶ -
 عنوان و نام پديدآور: کوبر بی بهار: رباعيات و حکايات / شاعر و نويسنده مليحه هدايتي.
 مشخصات نشر: مشهد: عروج اندیشه، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهري: ۱۲۶۷ ص.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۶۳-۶۰۱-۴
 وضعيت فهرست نويسي: فيبا
 موضوع: شعر عرفاني فارسي -- قرن ۱۴
 موضوع: Sufi poetry, Persian -- 20th century
 موضوع: قطعه هاي ادبي فارسي -- قرن ۱۴
 موضوع: *Literary passages, Persian -- 20th century
 رده بندي کنگره: ۱۳۹۷ ک۵۲۵/د۲۵/PIR۸۳۶۴
 رده بندي ديوي: ۸۱۶۲/۸۱۶۲
 شماره کتابشناسي ملي: ۵۳۲۹۸۸۷
 وضعيت رکورد: فيبا



شعبه مرکزي: مشهد مقدس، چهارراه شهدا، پاساژ فيروزه، طبقه ۱-، پلاک ۶
 تلفن: ۰۵۱/۳۲۲۲۴۲۹۹ - ۳۲۲۱۲۴۷۴

www.ketab.ir

نام کتاب: کوبر بی بهار
 شاعر و نويسنده: مليحه هدايتي
 ناشر: عروج اندیشه
 صفحه آرايي و طرح جلد: سيمای هنر شرق
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰
 چاپ: دقت
 قطع: وزيري
 تعداد صفحه: ۱۲۶۷
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۶۳-۶۰۱-۴



فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱۱

مقدمه

۱۳

بخش اول (شبور)

۲۱

خلقت جهان

۴۱

خلقت انسان

۶۹

آغاز عرفان

۹۱

علم و معرفت

۱۱۷

حقیقت خالق

۱۷۷

چشم حقیقت بین

۲۰۹

مقصد عشق

۲۶۳

حجاب راه

۲۷۹

وجد عشق

۲۹۳

بخش دوم (قتوح)

۳۰۱

تفکر و آگاهی

۳۵۵

ایمان و عبادت

۴۱۹

وحدت ادیان

۴۳۱

غفلت از خود

۴۵۳

اخلاق

۴۸۳

خدایی شدن

۴۹۳	تهذیب و آزادی
۶۱۹	فضائل و رذایل اخلاقی
۶۸۳	(رذیلت فکر)
۶۸۵	سوء ظن، خوش بینی
۷۲۱	(رذیلت زبان)
۷۲۳	دروغ، صداقت
۷۵۳	غیبت، تهمت و نمایی
۷۷۹	(رذیلت احساس)
۷۸۱	خشم و نفرت
۸۰۷	کبر و غرور
۸۲۱	خودخواهی و حسادت
۸۳۹	(رذیلت دل)
۸۴۱	نیرنگ و ریا
۸۵۵	بخل، حرص و طمع
۸۶۵	بخشش و بزرگواری
۸۷۵	بخش سوم (دزاجه)
۸۸۱	کاربرد صحیح اندیشه
۹۲۷	جهان اخلاقی
۹۷۱	وجدان دینی
۱۰۰۳	وجدان اخلاقی
۱۰۳۵	خلقت زن و مرد

رقص نور با صد شور آغاز شد تا قرار از هستی بزداید و یار از پرده‌ی غیب برون آید. نقوش جهان هم آغوش عشق گردید تا آهنگ رحمت، زنگ حیرت را به نشانه هشدار بنوازد. هر ذره چون غبار در جستجوی یار، مأمن عشق و جلوه‌گاه حقیقت گشت و به سایه‌های هستی معنا بخشید تا خاک پاک، مظهر حکایت غریبی گردد که با قلم یار و رسم روزگار بر دفتر هستی حک شده بود.

چون نور جلوه‌گر شد، آینه در آینه پدید آمد. هنر به ثمر نشست و دلدار، سزاوار دیدار گشت. دل، مبتلای عشق شد و گل، آشنای ره. زمین چون نگینی درخشان فلک را مهار نمود تا رقیب این قافله باشد و بی نصیب بماند. تجلی یار، معجزات بی‌شمار آورد تا دام جهان باشد و کام هر روان. هر جلوه چون رنگ پدیدار شد تا غبار هر دیده بزداید و در باغ حکمت، چراغ معرفت روشن سازد و هر ذره سرگردان، هشیار و بیدار این تجلی عظیم به مرکز عشق متصل شود.

گرچه نقاش، تزیین بود و هر ذره چون غبار ره‌نشین، لیک با شبیخون عشق مجنون راه شد تا پیغام یار به یادگار ماند و تصویر روشن حقیقت، حریر معرفت را آذین بخشد و دل، منزل این بازتاب زیبا گردد. هرچند گل حایل این راه بود؛ اما خویشتن بشکست و گلشن تن بیاراست تا نفس از دام هوس رها شود و در طریق کمال، توفیق وصال یابد.

اینگونه بود که هستی آوای مستی از سر گرفت و غوغای عشق، خون‌بهای این شور گشت. گرچه خاک فراموش شد، لیک هم‌آغوش معرفت به تعظیم و تکریم عشق آمد. چون نفیر همت با ضمیر معرفت آشنا بود، خواست سایبان جان باشد لیک تازیان زندان شد، پس گل را سوخت و دل را برافروخت. ناچار، کار به رسوایی کشید و حجاب یار، نقاب هر بی‌قرار گشت.